

تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم

اندیشه‌های لیبرال-دموکراتیک

لیبرالیسم کارل پوپر

بخش بیست و یکم

نویسنده: دکتر حسین بشیریه از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

و ابطالها و در سال ۱۹۶۹ کتاب شناخت عینی: برداشتی تکاملگرا را نوشت. پوپر در این آثار استدلالهای آثار پیشین خود در نقد اصالت اثبات و نفی اندیشه قانونمندی تاریخ را پی گرفت و تکمیل کرد. نظر اصلی او نفی روش استقرایی در علوم تجربی است که به موجب آن فرضیات علمی به وسیله مشاهدات تأیید می شوند. بحثهای پوپر مشاجرات گسترده‌ای در بین هواداران اصالت اثبات و مارکسیسم برانگیخته است. در حوزه اندیشه سیاسی پوپر از چشم اندازی علمی و فلسفی به دفاع از لیبرالیسم و دموکراسی برخاسته و با اتکا به «اصل عدم قطعیت» در فلسفه و فیزیک، از اندیشه «آزاد تاریخ» از قید قوانین و پیش بینی ناپذیری آینده دفاع کرده است. از دیگر آثار عمده او باید مؤخره بر منطق اکتشاف علمی (سه جلد) ۱۹۸۱-۲، نظریه کوانتوم و اختلاف نظر در فیزیک (۱۹۸۲)، جهان باز (۱۹۸۲) و رالیسم و غایت علم (۱۹۸۳) را نام برد.

بطور کلی پوپر مدافع اندیشه آزادی سیاسی و رقابت آزاد، نظریه پرداز «مهندسی اجتماعی تدریجی»، مدافع «جامعه باز» و

کارل پوپر (۱۹۰۳-۱۹۹۴) بیشتر با عنوان فیلسوف علم و عالم معرفت شناسی شهرت یافته است. نفوذ علمی پوپر بویژه در حوزه روش شناسی علمی فراگیر بوده و مورد تصدیق دانشمندان حوزه‌های گوناگون علم و دانش قرار گرفته است. پوپر در اتریش به دنیا آمد و در دانشگاه وین، ریاضیات، فیزیک و روانشناسی خواند و در جوانی در سیاست نیز فعال بود و گرایشهای سوسیالیستی داشت. در آن دوران وی از لحاظ علمی و فلسفی بر «پوزیتیویسم منطقی» اصحاب حلقه وین انتقاد وارد می کرد. انتقادات وی در این خصوص در نخستین کتاب عمده او تحت عنوان منطق اکتشاف علمی (۱۹۳۴) که بوسیله خود حلقه وین منتشر شد، درج گردید. پوپر با گسترش نفوذ و پیروزی فاشیسم اتریش را ترک کرد و به زلاندنورفت و طی سالهای ۱۹۳۷-۴۵ در آن کشور به تدریس پرداخت. در همان دوران بود که اثر عمده خود یعنی جامعه باز و دشمنان آن را نوشت. وی پس از پایان جنگ به انگلستان رفت و در آن کشور اقامت گزید و استاد فلسفه علم و منطق دانشگاه لندن شد. وی در سال ۱۹۵۷ کتاب فقر تاریخی نگری، در سال ۱۹۶۳ کتاب حدسها

وارد کرده است. از زمان فرانسیس بیکن علم تجربی و قانون یاب متکی بر اصل استقراء فرض شده بود. «نظریه نادرست درباره علم که با بیکن آغاز شده بود، مبتنی بر این بود که علوم طبیعی همه علوم استقرائی هستند.» اما هیوم در این اصل شك کرد و استدلال نمود که منطقی نمی توان قوانین صادقی در امور تجربی گذشته را در امور آینده هم صادق و ساری دانست. «علم اصولا

استقرایی و مبتنی بر تجربه و مشاهده نیست و هیوم این اسطوره را در هم ریخته است»^۲ از این رو علم تجربی استقرایی قانون یاب از لحاظ منطقی و تجربی بنیان محکمی ندارد زیرا استقراء قابل استنتاج از منطق و تجربه نیست. پوپر استدلال می کند که گرچه صدق قوانین استقرایی مکشوف (چنانکه هیوم می گفت) قابل اثبات نیست ولی به این دلیل هم نمی توان آن را

رد کرد، بلکه باید آنها را از طریق آزمون سنجید و از لحاظ تطابق تجربی غنی تر ساخت تا بتوان آنها را رد یا تکذیب کرد. در مقابل ایراد هیوم پوپر بر آن است که: «ما بدون انتظار منفعلانه برای آنکه تکرار حوادث قواعدی را بر ما تحمیل کند، فعالانه می کوشیم قواعدی را بر جهان تحمیل کنیم. می کوشیم تا شباهتهای موجود در جهان را کشف کنیم و آن را به موجب قوانینی که خود

اختراع کرده ایم توضیح دهیم. بدون آنکه منتظر مقدمات باشیم به سوی نتایج جهش می کنیم. ممکن است همین نتایج در صورتی که مشاهده، نادرستی آنها را برنماید، کنار گذاشته شوند»^۳. پس باید نظریه های علمی را چنان تنظیم کنیم که به سهولت قابل انتقاد و ابطال باشند. دانش و علم از طریق رد و نقد پیشرفت می کند. به عبارت دیگر، کوشش فکری در راه تکذیب نظریات به

رشد علم می انجامد. باید ابطال پذیری (falsifiability) را به عنوان ممیز قضایای تجربی و غیر تجربی به کار برد و ملاک تشخیص علم از شبه علم (pseudo - science) قرار داد. در روند تکامل علم «حدسهایی» در جهت توضیح امور زده می شود و سپس آن حدسها از طریق آزمایش مورد ابطال قرار می گیرد. از این رو رشد علم محصول روش «حذف خطا»ست. پس علم کامل و تکامل ناپذیر وجود ندارد. کاروان علم از وادی نقد و تکذیب می گذرد.

برخلاف نظر رایج اثباتگرایان، رشد علم نتیجه تأیید و اثبات نظریات نیست بلکه محصول نقد و تجدید نظر در آنهاست. «برخورد علمی برخورداردی انتقادی است؛ به دنبال تأیید نمی رود؛ تجربیات اساسی را می جوید، تجربیاتی که ممکن است نظریه مورد آزمایش را باطل کند ولی هرگز نمی تواند آن را اثبات کند»^۴ از این رو دانش و شناخت علمی همواره ماهیتی غیر قطعی، غیر نهایی و حدسی دارد. هیچ نظریه علمی را نمی توان کاملاً صادق و حقیقی خواند تنها می توان گفت که فعلاً تجربه مؤید آن است.

«تصویر عمومی علم از این قرار است که ما مسئله چشمگیری را انتخاب می کنیم. سپس نظریه ای را متهورانه و جسورانه به عنوان راه حل موقتی آن پیشنهاد می کنیم. بعد نهایت سعی خود را در نقد نظریه به کار می بریم یعنی می کوشیم تا آن را رد و ابطال کنیم اگر در رد و ابطال توفیق یافتیم در آن صورت نظریه دیگری عرضه می کنیم و باز هم آن را نقد می کنیم... کل روش علم را می توان در کلمات زیر خلاصه کرد: حدسهای جسورانه تحت کنترل انتقادات شدید و همراه با آزمایش های سخت»^۵ بدین سان بموجب اصل ابطال، در هر زمینه کشف نظریه کاملتری امکان پذیر می گردد. در نظریه علم پوپر نکته مهم آن است که نظریه های علمی محصول حدس اند و در حقیقت استقراء نقشی در تولید آنها ندارد؛ تجربیات و آزمایش ها نه تنها پایه نظریات نیستند بلکه در پرنو آن معنی پیدا می کنند و نظریه پرداز پس از حدس و نظر به سراغ آنها می رود. «نظریه حدس و ابطال نشان می دهد که چرا کوشش ما برای تحمیل تعابیر نظری بر جهان منطقیاً مقدم بر مشاهده شباهتهاست... نظریات علمی خلاصه مشاهدات نیستند بلکه اختراعاتی هستند. حدسهای متهورانه ای که برای آزمون عرضه می شوند تا اگر مغایر با مشاهدات [بعدی] باشند، حذف شوند»^۶ استقراء در حقیقت فرآیندی نفسانی است نه منطقی. نظریات جدید نه محصول تجربه و استقراء بلکه نتیجه نقد نظریات موجود

اندیشه سیاسی پوپر را باید در دفاعیات او از لیبرالیسم جست. اما از آنجا که لیبرالیسم پوپر با نظریاتش در باب علم پیوند دارد، باید دفاع او از لیبرالیسم را در متن نظریه کلی وی در باب ماهیت شناخت و آزادی و عقلانیت اندیشه و عمل آدمی بررسی کرد.

بحث پوپر درباره روش علم و اهمیت انتقاد، با نظریه او درباره سه جهان پیوند نزدیک دارد. جهان اول، جهان اشیاء و پدیده های عینی و مادی است؛ جهان دوم، جهان ذهنی و بین الاذهانی است؛ و جهان سوم، جهان محصولات عینی ذهن و عقل انسان یا «معقولات» است. جهان معقولات متشکل از زبان، ادبیات، هنر، فلسفه، دین، حقوق، اخلاق، علم، حکومت و دیگر نهادهای اجتماعی است که در چارچوبهای عینی و مادی مانند کتابها ضبط شده اند.

پوپر ریشه ایدئولوژی انقلابی توتالیتریسم و اصالت تاریخ را در اندیشه افلاطون و ارسطو جستجو می کند. مرجعیت طلبی افلاطون و اصالت ماهیت ارسطو، بنیاد توتالیتریسم و تاریخی نگری است.

به نظر پوپر، فلسفه مدینه فاضله افلاطون فلسفه ای برای حفظ و جلوگیری از تغییر جامعه بسته و دولت توتالیتراست. افلاطون و ارسطو منادی فلسفه «غیبگویانه» ای بودند که به هگل به ارث رسید. طرز فکر عرفانی و یأس از تعقل، همه نتایج اجتناب ناپذیر مذهب اصالت ماهیت افلاطون و ارسطوست و طغیان آشکار افلاطون در برابر آزادی، به شورش نهان ارسطو در برابر عقل مبدل می گردد.

مخالف «تاریخی انگاری» و هرگونه ایدئولوژی انقلابی واتوپایی است. همچنین تعابیر مناقشه آمیز و جدید پوپر از اندیشه های فلاسفه سیاسی قدیم بویژه افلاطون و هگل، او را در شمار شارحین نامدار فلسفه سیاسی در آورده است. اساس اندیشه سیاسی پوپر را باید در دفاعیات او از لیبرالیسم جست. اما از آنجا که لیبرالیسم پوپر با نظریاتش در باب علم پیوند دارد باید دفاع او از لیبرالیسم را در متن نظریه کلی وی در باب ماهیت شناخت و آزادی و عقلانیت اندیشه و عمل آدمی بررسی کرد.

فلسفه و روش علم

از دستاوردهای عمده نظریه علم پوپر، یافتن پاسخ برای معضل استقراء در علم است که از زمان دیوید هیوم شك و تردیدی اساسی در بنیان علم تجربی

بوده اند. نیل به هر نظریه جدیدی متضمن حدس و شهود است. در واقع نظریه بر مشاهده تقدم زمانی دارد. «علی الاصول مشاهده بی طرفانه وجود ندارد. هر مشاهده فعالیتی است هدفدار... ناشی از مسائل و اوضاع و احوال منتظر... تجربه انفعالی وجود ندارد... حدسیات یا فرضیه باید مقدم بر مشاهده ادراک باشد؛ ما انتظارات فطری و شناختهای فطری نهفته ای داریم.» بطور خلاصه فرآیند حصول علم نه از تجربه و مشاهده به نظریه، بلکه از نظریه به تجربه و مشاهده است.^۷

بطور کلی چنانکه دیدیم پوپر استقراء را شاخص و ممیز علم از غیر علم یا شبه علم نمی داند. از نظر او آنچه علم را از غیر علم تمیز می دهد خطا پذیری و ابطال پذیری احکام است، زیرا تنها احکام قابل تکذیب قابل آزمایش هستند. رد و تکذیب نظریات، ذهن علمی را بارور می کند. فرضیات ابطال پذیر که احتمال کذبشان بیش از صدقشان است بحث و تفحص علمی را برمی انگیزند. از همین روست که به نظر پوپر نه تأیید و اثبات بلکه تکذیب نظریات و فرضیات راه گسترش علم را هموار می کند. به همین دلیل باید به دنبال کاستی های فرضیات بود و انتقاد، این کاستیها را برمی نماید. به گفته

پوپر «در سطح ماقبل علمی ما از این اندیشه که ممکن است در اشتباه باشیم، نفرت داریم. بنابراین تا جایی که ممکن است به شیوه ای جزئی حدسیات خود را حفظ می کنیم. اما در سطح علمی ما به طور منظم در جستجوی اشتباهات و خطاهای خود هستیم»^۸ در نتیجه به نظریات بهتر می رسیم. نظریه بهتر نظریه ای است که ضمن تبیین منزلت نظریات پیشین به معارضه با آنها برخیزد. «پیشرفت علمی، جمع آوری هر چه بیشتر مشاهدات نیست بلکه رد نظریه های ضعیف تر و جانشین ساختن آنها با نظریه های بهتر و بخصوص با نظریه هایی از جهت محتوا غنی تر است.»^۹ با این حال تنها می توان گفت که نظریه جدید موقتا نسبت به نظریات قدیم از نظر تبیین قوی تر است. هر نظریه ای باید با وضوح هر چه تمامتر بیان شود تا بتوان آنرا ابطال کرد.

نظریات غیر قابل ابطال غیر علمی هستند. مارکسیسم، روانکاوی و متافیزیک به همین دلیل، شبه علمی یا غیر علمی هستند. بنابراین تکذیب پذیری، ملاک نظریات علمی است. نظریه علمی باید بتواند خود را در معرض تکذیب و ابطال قرار دهد. جهان در نظریه ای واحد لاجرم بسته است در حالی که جهان تجربه جهانی باز است. از این رو اگر نظریه ای بخواهد و یا مدعی باشد که کل تجربه فعلی و آینده را تبیین کند، (هر چند چنین قدرت تبیینی هواداران آن را روحا خرسند می سازد) نفس چنین ادعایی نشانه غیر علمی و بر خطا بودن آن است. برای نمونه، مارکسیستها همواره کوشیده اند با تجدیدنظر در اندیشه خود اصول آن را از خطر ابطال و تکذیب نجات دهند. آنها این اصول را دارای قطعیتی غیر قابل ابطال می دانند، حال آنکه نظریه علمی نظریه ای است که اصولا قابل ابطال باشد.

با این حال پوپر برخلاف پوزیتیویستهای منطقی حلقه وین، نظریات غیر علمی را بی معنی و مهمل نمی داند. نظریه های غیر علمی ممکن است تعدیل شوند و قابل آزمایش گردند. «ساختن یک نظریه یا یک فرضیه، همیشه حاوی یک مرحله «جزئی» و اغلب یک مرحله «انتقادی» است.»^{۱۰} «اغلب نظریه های بزرگی که جزو آثار برجسته مغز انسانی به شمار می روند از جزم های قدیمی تری که در معرض انتقاد قرار گرفته اند به وجود آمده اند.»^{۱۱} «مرحله انتقاد» تحقق نمی یابد مگر اینکه قبلا یک مرحله جزئی وجود داشته باشد که در طول آن چیزی - یک انتظار، یک امر منظم در رفتار - صورت بندد تا مرحله حذف اشتباهات ممکن و فعال گردد»^{۱۲} اما تنها با روش انتقادی یعنی روش حذف اشتباهات می توان فهمید که حدس جزئی درست بوده اند یا نه.

بدین ترتیب ملاک تمیز علم از غیر علم معنی دار بودن احکام نیست بلکه تنها تکذیب پذیری و قابلیت ابطال آنهاست. «این که پوزیتیویست ها معیار اثبات پذیری و معناداری را همچنین به عنوان معیار تمیز [احکام علمی از غیر علمی] به کار می بردند، آنان را نسبت به این مطلب غافل ساخت که من ابطال پذیری را تنها به عنوان ملاک تمیز به کار می برم و نه هرگز به عنوان معیار

معناداری» نظریه های مابعد طبیعی، غیر علمی و یا شبه علمی معنی دارند اما قابل آزمایش و در نتیجه ابطال پذیر نیستند. در همین جاست که اختلاف نظر پوپر با پوزیتیویست های منطقی کاملا آشکار می شود.

پس نظریات شبه علمی یا غیر علمی بی ارزش و بی معنی نیستند. «گذار از متافیزیک به علم، گذاری جهشی و ناگهانی نیست: آنچه دیروز اندیشه ای متافیزیکی بود ممکن است فردا به نظریه علمی قابل آزمایشی تبدیل شود.» همچنین پوپر می گوید «من نظریه های متافیزیکی را همپایه نظریات علمی می دانم... چنانچه بتوان نظریه متافیزیکی را به طور عقلانی نقد کرد، باید ادعای ضمنی آن به حقانیت را جدا پذیرفت.» پوپر حتی می گوید: «شاید... بتوان در درون متافیزیک معیار تمیزی میان نظامهای متافیزیکی بی ارزش و نظامهایی که ارزش بحث و تأمل دارند، یافت. خواست واقعی اهل متافیزیک آن است که همه ابعاد و جنبه های حقیقی جهان... را در درون یک تصویر واحد گرد آورند... پس معیار، باز هم همان معیار علوم است. این که آیا یک تصویر [از جهان] ارزش بحث و بررسی دارد به نظر من بستگی به آن دارد که آیا موجب نقد عقلانی می شود و کوشش برای فراتر رفتن از خود و رسیدن به تصویری بهتر را تشویق می کند یا نه»^{۱۳}

بحث پوپر درباره روش علم و اهمیت انتقاد با نظریه او درباره سه جهان پیوند نزدیک دارد. جهان اول جهان اشیاء و پدیده های عینی و مادی است؛ جهان دوم جهان ذهنی و بین الاذهانی است و جهان سوم جهان محصولات عینی ذهن و عقل انسان یا «معقولات» است. گرچه این جهان مخلوق انسان است اما از او استقلال پیدا می کند. جهان معقولات متشکل از زبان، ادبیات، هنر، فلسفه، دین، حقوق، اخلاق، علم، هنر، حکومت، و دیگر نهادهای اجتماعی است که در چارچوبهای عینی و مادی مانند کتابها ضبط شده اند. انسان گرچه این جهان را ساخته اما آن را همچون امری عینی مورد تأمل و نقد و بررسی قرار می دهد. هر یک از اجزاء جهان معقولات دارای سرگذشت و سیر تاریخی خاص خود است. این جهان محصول عمل انسان است لیکن نتیجه طرح و نقشه پیش اندیشیده شده ای نیست. تکامل جهان معقولات محصول نقد و انتقاد و حدس و ابطال است و سابقه نقد عقلی به تمدن یونان باز می گردد.^{۱۴} سه جهان پوپر با هم ارتباط نزدیک دارند و این ارتباط اساس نظریه او در مورد عدم قطعیت (indeterminism) و باز بودن جهان است. جهان اول بسته نیست بلکه تحت تأثیرات مستمر جهان دوم قرار دارد و جهان دوم با جهان سوم در تعامل دائمی است و جهان سوم نیز بر جهان اول تأثیر می گذارد «هیچ دلیل روشنی علیه باز بودن جهان و این واقعیت که امور کاملا جدید همواره در حال نشو و نما هستند عرضه نشده است و هیچ دلیل درستی نیز عرضه نشده که بر آزادی و خلاقیت انسان سایه تردید بیفکند... اصل عدم قطعیت کافی نیست؛ به منظور فهم آزادی انسان به چیز دیگری نیاز است: ما به اندیشه باز بودن جهان اول نسبت به جهان دوم و جهان سوم نسبت به جهان سوم و باز بودن ذاتی و مستقل جهان سوم نیاز داریم.»^{۱۵} به نظر پوپر اگر شناخت و دانش بشری همواره ناتمام و همواره با جهان اول در آمیزش است، پس جهانی که حاوی شناخت و دانش آدمی است باید همواره باز باشد. طبعا میان اصل عدم قطعیت و باز بودن جهان، با اصل ابطال پذیری رابطه ای اساسی وجود دارد زیرا معرفت علمی از طریق حدس و ابطال گسترش می یابد؛ به گفته او «اگر طبیعت کاملا دترمینیستی بود، در آن صورت می بایست حوزه اعمال انسان نیز چنین باشد. در آن صورت دیگر عملی در میان نبود، تنها ظاهر عمل در کار بود.»^{۱۶} پوپر دترمینیسم و موجبیت «علمی» را که شدیدترین وجه آن در نظریه لاپلاس مطرح شده بود، به عنوان «سخت ترین و جدی ترین مشکل در راه توضیح و دفاع از آزادی، خلاقیت و مسئولیت انسان»^{۱۷} تلقی می کند. وی نظریه دترمینیسم علمی را به عنوان نظریه ای تعریف می کند که به موجب آن «ساخت جهان چنان است که اگر ما توصیف کاملا دقیقی از وقایع گذشته در دست داشته باشیم و بعلاوه به کل قوانین طبیعت واقف باشیم، در آن صورت هر واقعه ای به طور عقلی و به اعلی درجه دقت قابل پیش بینی است.»^{۱۸} اما چنین نظریه ای هم غیر قابل آزمایش و هم ابطال ناپذیر است. دترمینیسم امکان هرگونه خلاقیت و آزادی را نفی می کند. به گفته پوپر «خلق اثری

ابزارسازی حیوانات نازل تر است که به منظور تطبیق با محیط صورت می گیرد. «همه ارگانسیم ها شب و روز پیوسته درگیر حل مسئله اند»^{۲۳} در مراحل عامیه تکامل روش نقادانه حذف مستمر خطا بروز کامل پیدا می کند. نظریات همانند ادوات در جهان اول، دگرگونی ایجاد می کنند. کل محصولات جهان سوم و از آن جمله علم، طی مراحل تکاملی ایجاد می شوند و محصول جرح و تعدیل و نقد و واریسی مستمرند. نمی توان هیچ بخشی از آن را بر طبق يك الكو بازسازی کرد. هیچگاه نمی توان در هیچ زمینه ای از صفر شروع کرد. ما در همه امور میراث خوار گذشته هستیم و بر رسوم و سنت ها تکیه می کنیم هر چند راه پیشرفت در بازانديشی و نوآندیشی نهفته است.^{۲۴}

بطور خلاصه از دیدگاه پوپر: «مبنای تجربی علم عینی هیچگونه «مطلقیتی» ندارد. علم مبتنی بر صخره های سخت نیست. ساختمان نظریات علمی بر فراز باتلاقی پدید می آید و همچون ساختمانی است که بر پایه انبوهی از خاک قرار دارد. خاکها از بالا به درون باتلاق می ریزند، اما هیچگاه به يك پایه و مبنای «از پیش داده شده» و طبیعی نمی رسند. اگر از فرو ریختن بیشتر خاکها جلوگیری می کنیم، به این دلیل نیست که به زمین قرص و محکمی رسیده ایم. ما فقط وقتی استوار می ایستیم که مطمئن باشیم خاکها فعلا به اندازه کافی محکم هستند تا ساختمان را نگه دارند.»^{۲۵} در جای دیگر پوپر چنین آورده است: «باید اندیشه وجود منابع غایی معرفت را کنار گذاشت و اعتراف کرد که کل معرفت، معرفت بشری است و این معرفت مرکب از خطاها، تعصبات، رؤیاها و امیدهای ماست. ما تنها می توانیم کورمالانه به سوی حقیقت حرکت کنیم، هر چند حقیقت دور از دسترس ماست... در کل عرصه شناخت و معرفت هیچ حجتی خارج از دسترس نقد و انتقاد وجود ندارد... حقیقت خارج از حیطه قدرت انسان است و باید این گفته را ارج نهیم زیرا بدون آن هیچ معیار عینی برای پژوهش و نقد حدسیاتمان وجود ندارد...»^{۲۶}

در نفی روشها و ایدئولوژیهای انقلابی و اصالت تاریخ

یکی از اهداف نهایی جامعه باز و دشمنان آن توضیح گرایش توده ای به توتالیتریسم و فاشیسم و ریشه های فلسفی آن است. مهمترین عامل روانشناختی و جامعه شناختی توتالیتریسم در گریز توده ها از وحشت آزادی و مسئولیت ناخواسته و تمنای آنها برای امنیت است. پس از خروج انسان از جامعه سنتی اقتدار طلب و بسته و آغاز سنت انتقادی، شرایط و نیازهای جدیدی رخ نمود که اضطرابها و تنش های عمیقی در انسان بوجود آورد به نحوی که ارزیابی بازگشت به رحم امنیت از دست رفته در او بیدار شد. در جامعه مدرن که در آن سنت و سلسله مراتب و دین به عنوان پشتیبانان امنیت فردی فرو می ریزند و امکان نقد و بررسی و انتخاب راه های گوناگون و بی سابقه زندگی پیش می آید و مسلمات کهن مورد تردید قرار می گیرند، جامعه در نتیجه فشارهای تمدن به گسیختگی تمایل می یابد. بنابراین فرد و جامعه از آزاداندیشی به جزمگرایی، و از آزادی به امنیت پناه می برند. ریشه گرایش به «جامعه بسته» که از دیرباز در مقابل گرایش تمدن به آزادی و انتقاد پدید آمد همین است. تمنای مدینه فاضله امن و امان، تمنا برای جامعه ای بسته و دور از دسترس آزادی فکر و انتقاد است. واپسگرایی یعنی گریز به دامان امنیت سنت های گذشته، و آرمانگرایی و جستجوی مدینه فاضله در آینده هر دو از يك قماش اند و هر دو برای ریشه کن کردن اندیشه آزاد به خشونت متوسل می شوند. هر دو ضد دگرگونی و خواهان جامعه ای ایستا هستند؛ هر دو به توتالیتریسم (راست و چپ) می انجامند که مظهر عملی یکی فاشیسم و دیگری کمونیسم است. به نظر پوپر برخی از فرزانه ترین و باهوش ترین فلاسفه با انگیزه های انسانی و با حسن نیت برای اصلاح جامعه بشری، طراحان اصلی جامعه بسته و دشمن جامعه باز و آزادی و انتقاد و دگرگونی بوده اند. سرآمد فلاسفه واپسگرا به نظر پوپر، افلاطون بوده است و مهمترین

پوپر: مارکس پیامبری دروغین بود. او مسیر تاریخ را پیشگوئی کرد و پیشگوئی هایش راست در نیامد. او مردمانی هوشمند را گمراه کرد و به ایشان باوراند که راه علمی برخورد با معضلات اجتماعی، پیشگوئی تاریخ است. مارکس به علت تربیتی که در مکتب هگل یافته بود، تحت تأثیر تمایز دیرین بین «بود» و «نمود» و فرق نظیر آن میان «ذاتی» و «عرضی» بود.

بر اساس فلسفه روش شناختی پوپر مبنی بر «حذف خطا»، بهترین شیوه رسیدن به جامعه بهتر، حل تدریجی مسائلی است که جامعه گرفتار آنهاست. همچنان که در علم، پیشرفت نیازمند نقد مستمر است، در سیاست و جامعه نیز راه رشد و توسعه در آزادی انتقاد و عرضه پیشنهادها و راه حل های گوناگون و حل مسائل و ایجاد تغییرات به موجب این گونه انتقادات و پیشنهادهاست.

راز پیشرفت دموکراسیهای غربی را نه در ثروت و منابع طبیعی آن کشورها، بلکه در سابقه اندیشه آزادی و انتقاد باید جست. به بیان دیگر، دموکراسی علت اساسی رشد و توسعه اقتصادی کشورهای غربی بوده است. دموکراسی امکان آن را فراهم می کند که سیاستهای دولت چون فرضیاتی تلقی شود که پیوسته باید در معرض حك و اصلاح قرار گیرد.

جدید مانند سمفونی جی مینور موتزارت بوسیله فیزیک دان یا فیزیولوژیستی که قدرت بدن موتزارت و بویژه مغز او و محیط مادی او را مطالعه کند هم غیر قابل پیش بینی است.»^{۱۹} نظریه موجبیت تاریخی «به این نظر منجر می شود که میلیاردها سال قبل ذرات جهان اول متضمن شعر هومر، فلسفه افلاطون و سمفونیهای بتهوون موجود بوده اند.»^{۲۰}

مفهوم جهان سوم در اندیشه پوپر با مفهوم «علم عینی» پیوند نزدیک دارد. هر انتقادی بر نظریات، قبل از واریسی و آزمایش باید در قالب عینی زبان آشکار شود. اندیشه ها تا وقتی عینی نشوند و تنها در جهان دوم یعنی جهان ذهن فرد باقی بمانند قابل نقد و بررسی نیستند. بنابراین بیان اشکار و آزاد نقدها و اندیشه ها راه را به سوی جهان سوم باز می کند. حتی اگر عالمی نظریه خود را آزمایش و اثبات کرده باشد تا وقتی آن نظریه از طریق آزمایش های عمومی تر اثبات نشده باشد جزو علم عینی و جهان سوم به شمار نمی آید. علم تنها وقتی عینی است که جزو جهان سوم و متعلق به همگان باشد. بنابراین علم، جزئی از جهان دوم نیست جهان علم جهانی عینی است که عمدتاً خارج از اذهان وجود دارد. «شناخت و معرفت علمی صرفاً معرفت به معنی معمولی آن که در جمله «من می دانم» ظاهر می شود نیست. شناخت به معنی «من می دانم» متعلق... به جهان اذهان است، در حالی که شناخت علمی متعلق... به جهان نظریه های عینی است»^{۲۱}

علم از دیدگاه پوپر فرآیندی تکاملی است و پیشرفت آن در نتیجه واکنش به مسائل و مشکلات جاری صورت می گیرد. از این رو میان روند رشد علم و فرآیند تکامل حیات نسبتی هست. «پدیده شناخت و معرفت انسانی بی شک بزرگترین معجزه در جهان است»^{۲۲} نظریه پرداز علمی در انسان همانند

اندیشمند آرمانشهر آینده، مارکس است. پوپر برخلاف منتقدان گذشته نه بر نقاط ضعف اندیشه‌های فلاسفه مذکور بلکه به نقاط قوت آنها می‌تازد، و در صورت نیاز، منطق درونی آن فلاسفه‌ها را به منظور ارائه نقاط قوت، ترمیم و بازسازی و قابل دفاع می‌سازد و از تأکید بر روی نقاط ضعف پرهیز می‌کند. بدین سان وقتی بر پایه‌های محکم و استدلال‌های بنیادی چنین فلاسفه‌هایی انتقاد وارد می‌آید دیگر استدلالی برای ضد حمله در دست طرفداران آنها باقی نمی‌ماند.

پوپر ریشه ایدئولوژی انقلابی توتالیتریسم و اصالت تاریخ را در اندیشه افلاطون و ارسطو جستجو می‌کند. مرجعیت طلبی افلاطون و اصالت ماهیت ارسطو بنیاد توتالیتریسم و تاریخی نگری است. فلسفه مدینه فاضله افلاطون فلسفه‌ای برای جلوگیری از تغییر و حفظ جامعه بسته و دولت توتالیتراست. افلاطون و ارسطو منادی فلسفه «غیبگویانه»‌ای بودند که به هگل به ارث رسید. «طرز فکر مدرسی و عرفانی و یأس از تعقل، همه نتایج اجتناب‌ناپذیر مذهب اصالت ماهیت افلاطون و ارسطو است و طغیان آشکار افلاطون در مقابل آزادی به شورش نهان ارسطو در برابر عقل مبدل می‌گردد.»^{۲۷} این دو نقشی اساسی در «ظهور فلسفه هگل که پدر اصالت تاریخ و توتالیتریسم امروزی است»^{۲۸} داشتند. در قرون وسطی نیز «کلیسا پا را جای پای توتالیتریسم افلاطونی و ارسطویی گذاشت و این جریان عاقبت در تفتیش عقاید به اوج رسید. بویژه منشأ تفتیش عقاید نظریه‌ای افلاطونی بود.»^{۲۹} پس از آن هگل سرچشمه تمام مذاهب معاصر اصالت تاریخ است. «جناح چپ افراطی مارکسیست‌ها و میانه‌روهای محافظه‌کار و فاشیست‌های راست‌گرای تندرو همگی هگل را مبنای فلسفه سیاسی خویش قرار می‌دهند.»^{۳۰} «هگل... تصورات افلاطون را که تکیه‌گاه طغیان همیشگی در برابر عقل و آزادی است مجدداً کشف کرد. فلسفه هگل به مثابه تولد دوباره قبیله پرستی است... او به اصطلاح «حلقه مفقوده» بین افلاطون و صورت امروزی توتالیتریسم است. پیروان امروزی توتالیتریسم... همگی در فضای بسته فلسفه هگل بار آمده‌اند و یاد گرفته‌اند دولت و تاریخ و قوم را بپرستند.»^{۳۱} هگل با فلسفه خود آرمانهای انقلاب فرانسه را تحریف کرد و به عنوان فیلسوف رسمی و خدمتگزار دولت پروس «خدا و پروس را با هم توجیه می‌کند.»^{۳۲} وی «از سوی پرستش افلاطون مآبانه و پروس گرایانه دولت و از سوی دیگر، پرستش تاریخ و عبودیت در برابر پیروزی در تاریخ را جانشین عنصر آزادیخواهی در ملیت‌گرایی می‌کند»^{۳۳} و «هنوز در عصر ما مذهب اصالت تاریخ جنون‌آمیز هگل در حکم کودی است که رشد سریع توتالیتریسم از آن مایه می‌گیرد.»^{۳۴} «تقریباً کلیه مفاهیم مهم توتالیتریسم امروزی مستقیماً از هگل به ارث رسیده است.»^{۳۵} این مفاهیم عبارتند از ملیت‌گرایی در معنای نژادپرستانه آن؛ تمجید دولت و جنگ؛ تیرنه دولت از مسئولیت اخلاقی؛ وحدت زور و حق و ستایش رهبران و شخصیت‌های جهانتاریخی؛ سرانجام پوپر از قول شوپنهاور چنین می‌آورد: «اگر روزی خواستید جوانی را کودن باریب‌آورید و توان هرگونه تفکر را به کلی از او بگیرید، بهترین راه این است که بدهید کتابهای هگل را بخواند.»^{۳۶}

داوری پوپر درباره مارکس در مقایسه با نظرات قابل بحث او در مورد هگل به نظر متعادل‌تر و نامتیزتر و حتی همدلانه است. وی البته میان اندیشه‌های مارکس و مارکسیست‌ها تمایزهایی قائل می‌شود. به نظر پوپر مارکسیسم «خالص‌ترین، تکامل یافته‌ترین و خطرناک‌ترین شکل مذهب اصالت تاریخ بوده است». به نظر او سرچشمه فکری مارکسیسم و فاشیسم هر دو یکی است هرچند «مارکس [نظریه خود را] آزمایش کرد و با این که در نظریات عمده‌اش به خطا رفت، آزمایشش بی‌هوده نبود.»^{۳۷} اما «مارکس با وجود همه شایستگیها، پیامبری دروغین بود. او مسیر تاریخ را پیشگویی کرد و پیشگویی‌هایش راست در نیامد... او دهها تن مردم هوشمند را گمراه کرد و به ایشان باورآید که راه علمی برخوردار با معضلات اجتماعی، پیشگویی تاریخی است.»^{۳۸} مارکس «به دلیل تربیتی که در مکتب هگل پیدا کرده بود، تحت تأثیر تمایز دیرین بین «بود» و «نمود» و فرق نظیر آن میان «ذاتی» و «عرضی» بود. پیشرفتی که خود فکر می‌کرد نسبت به هگل (و کانت) حاصل کرده است، در این بود که «بود» یا

«واقعیت» را با جهان مادی از جمله سوخت و ساز انسان یکی می‌دانست و «نمود» یا «ظاهر» را با جهان اندیشه‌ها یا تصورات»^{۳۹} به نظر پوپر «مارکس تأکید داشت که بین روش صرفاً اصالت تاریخی خودش و هرگونه تحلیل اقتصادی به منظور برنامه‌ریزی عقلانی، تقابل وجود دارد.»^{۴۰} و همین ریشه نادیده گرفتن اهمیت سیاست است. «نظریه [مارکس] دایر بر ناتوانی هر قسم سیاست و عقیده‌اش درباره دموکراسی [به عنوان شکلی از دیکتاتوری طبقاتی] به نظر من نه تنها خطا بلکه خطایی مرگبار است؛ «مطابق نظریه خود مارکس [برخلاف مارکسیست‌ها] از ما نمی‌آید که واقعیت اقتصادی را به خواست و اراده خویش فی‌المثل با اصلاحات حقوقی تغییر دهیم. از سیاست جز این ساخته نیست که درد زایمان را کوتاه‌تر و خفیف‌تر کند.»^{۴۱}

«در نتیجه نگرش تحقیرآمیزی که مارکس نسبت به قدرت سیاسی داشته، نه تنها از پروردن نظریه‌ای در باب مهم‌ترین وسیله بالقوه به‌کرد وضع ضعفای اقتصادی بلکه از بزرگترین خطر بالقوه برای آزادی بشر نیز غفلت ورزیده است.»^{۴۲} «نظر خام و ساده‌دلانه او دایر بر این که در جامعه بی‌طبقه، قدرت سیاسی محلی از اعراب ندارد و دولت کارکرد خود را از دست می‌دهد و «می‌پژمرد و می‌خشکد»^{۴۳} بوضوح نشان می‌دهد که هرگز نفهمیده است از قدرت سیاسی چه کارها در خدمت آزادی و بشریت برمی‌آید و باید برآید. به نظر پوپر پیشگویی ظهور جامعه بی‌طبقه نه تنها از مقدماتی که مارکس چیده بر نمی‌آید بلکه «برای بسیاری از مردم نوعی گریز است و راهی درست می‌کند برای گریز از مسئولیت‌های کنونی به بهشتی در آینده.»^{۴۴} «زیانبارترین عنصر در مارکسیسم از نظر سیاست عملی، همین پیشگویی یک انقلاب اجتماعی خشونت‌آمیز است.»^{۴۵} به نظر پوپر «دلیل شکست [مارکس] در مقام پیامبری و پیشگویی، یکسره فقر مذهب اصالت تاریخ است یعنی این واقعیت که اگر امروز چیزی مشاهده کنیم که گرایش یا روندی تاریخی به نظر برسد، نمی‌توانیم بدانیم آیا فردا هم چنین به نظر خواهد رسید یا نه.»^{۴۶} با این همه پوپر در حق اندیشه‌های مارکس جانب انصاف را از دست نمی‌دهد و اعلام می‌دارد که: «در تعارض بین اصالت تصور و اصالت ماده، با مارکس همدل‌ترم. هدف من نشان دادن این نکته بود که «تعبیر مادی» مارکس از تاریخ، با همه ارزشی که ممکن است داشته باشد، نباید زیاد به چد گرفته شود.»^{۴۷} همچنین وی می‌گوید: «به اعتقاد من ایمان مارکس اساساً ایمان به جامعه باز بود.»^{۴۸} «مطابق اصول اخلاقی مارکس، مفاهیمی مانند آزادی و مساوات مهمتر از هر چیز دیگر بود.»^{۴۹} حتی «تأثیر مارکس را در دین مسیح [از حیث اصلاحات اخلاقی] شاید بتوان با تأثیر لوتر در مذهب کاتولیک مقایسه کرد.»^{۵۰} «مارکسیسم اولیه با دقت نظر و شدت عملی که در مسائل اخلاقی به خرج می‌داد و تأکیدی که بر فعل به جای قول می‌گذاشت، شاید مهمترین اندیشه اصلاحی روزگار ما را به صحنه آورد.»^{۵۱} به نظر پوپر «اگر از [مارکس] می‌پرسیدند: «ایا ما باید سازنده سرنوشت خویش باشیم یا صرفاً به پیشگویی آن قناعت کنیم»،^{۵۲} او سازندگی را به پیشگویی ترجیح می‌داد. با همه اینها پوپر در تحلیل نهایی بر این نظر است که: «بین کنش‌خواهی مارکس و اعتقادش به اصالت تاریخ و رطه‌ای عظیم حائل است و نظریه او دایر بر این که چاره‌ای جز تسلیم در برابر نیروهای غیر عقلانی تاریخ نیست، این رطه را حتی پهناورتر می‌کند.»^{۵۳} «مارکس اصالت تاریخ را از هگل اقتباس کرد اما بعد به این حد اکتفا نکرد و اجازه داد اصالت تاریخ برکنش‌خواهی [یا اعتقاد او به تأثیر عمل] چیره شود.»^{۵۴}

بطور خلاصه مهمترین ادعایی که در مارکسیسم مطرح می‌شود این است که تاریخ و جامعه تابع قوانین علمی اجتناب‌ناپذیری است و می‌توان براساس آن قوانین آینده تاریخ و جامعه بشری را پیش‌بینی کرد. اقدام علیه عملکرد چنین قوانینی ناممکن است. معنای «سوسیالیسم علمی» در مقابل «سوسیالیسم اتوپایی» همین است. البته پوپر اندیشه مارکس را اتوپایی به شمار نمی‌آورد، هرچند مارکسیسم قرن بیستم در قالب کمونیسم چنین خصلتی یافته است. وی منکر «علمی بودن» اندیشه مارکس نیست یعنی این که آن را با توجه به ماهیت قانونمندیش ابطال‌ناپذیر نمی‌داند. بهمین دلیل به نظر او باید افکار مارکس مورد آزمایش قرار گیرد و قرار هم گرفته است و در

نیست. هر کس بتواند امروز با وسایل علمی موجود اکتشافات فردا را پیش بینی کند می تواند در حال، بدانها دست یابد و این به معنی پایان روند رشد معرفت خواهد بود. اکتشافات علمی آینده طبعاً فی نفسه پیش بینی ناپذیرند و گرنه اساساً اکتشاف به شمار نمی رفتند. در ذیل این مفهوم کلی، پیش بینی ناپذیری و عدم امکان برنامه ریزی کامل برای جامعه قرار می گیرد. اعمال انسان به طور کلی و عمل سیاسی بویژه آثار و تبعاتی به همراه می آورند که خارج از نیت کارگزاران بوده است.

از دیدگاه انتقادی پوپر، نگرش های اتوپیایی یا انقلابی نسبت به تحول اجتماعی یا «مهندسی اجتماعی»، مبتنی بر «شبه علم» یا تفکر غیر عقلانی هستند. از همین روست که کوشش در راه تحقق ایدئولوژیهای کل گرا، اتوپیایی و تاریخی نگر فاجعه آمیز و مصیبت بار است. همچنانکه هر قانون طبیعی، غیر قطعی و قابل ابطال است، قوانین و فرضیات جامعه شناختی نیز حتی وقتی شواهد مؤید فراوانی دارند باید در معرض آزمون ابطال قرار گیرند. از همین جا عدم امکان منطقی تحقق خواستهای اتوپیایی برای بازسازی کل جامعه آشکار می شود. «به دلایل بسیاری نمی توان کل و یا تقریباً کل روابط اجتماعی را کنترل کرد، دست کم به این دلیل که با اعمال هر کنترل تازه ای بر روابط اجتماعی، مجموعه ای از روابط اجتماعی جدید ایجاد می شوند که باز هم باید کنترل شوند».^{۵۶} عدم امکان منطقی نگرش اتوپیایی نسبت به مهندسی اجتماعی از نقص و نارسائی نگرشهای کلیت گرا در علوم اجتماعی استنتاج می شود که خصلت گزینش گرانه و جزئی مشاهدات را نادیده می گیرد و فرض را بر امکان مطالعه کلیت اجتماعی قرار می دهد.

پوپر میان دو راه حل مهندسی اجتماعی اتوپیایی یا کلیت گرا و مهندسی اجتماعی تدریجی، تنها دومی را امکان پذیر می داند. اتوپیا گرایان «آنچه را که اساساً روشی تدریجی است بدون مهابا و به شیوه ای ناشیانه به کار می برند»^{۵۷} مهندسی اجتماعی کل گرا یا اتوپیایی مسبوق به اتخاذ نظریه ای درباره جامعه و اجزاء تعیین کننده آن است که بالمال مبتنی بر «حدس» است. در مقابل، مهندسی اجتماعی تدریجی باید شرایط ضروری از لحاظ تجربی را در نظر بگیرد. مهندسی اجتماعی بدون وجود امکان انتقاد از اهداف و روشهای آن نامؤثر است. «پیشرفت و ترقی عمدتاً وابسته به عوامل سیاسی است یعنی به نهادهایی بستگی دارد که حافظ آزادی اندیشه اند».^{۵۸} باید امکان نقد از سیاستهای حکومتی به منظور دستیابی به اهداف هر گونه مهندسی اجتماعی محفوظ باشد. این برداشت چنانکه دیدیم منتج از نظریه پوپر درباره رشد علم و دانش به عنوان فرایند «حذف خطا» است. بعلاوه، نقد سیاستهای حکومت به دلایلی دیگر نیز ضرورت دارد و از آن جمله این که چنانکه گفتیم عمل سیاسی، همواره پیامدهای ناخواسته ای به همراه می آورد. پوپر دلایل چندی علیه مهندسی اجتماعی کل گرا در مقیاس وسیع می آورد. نخست این که در این گونه مهندسی اجتماعی چون بلافاصله اقداماتی گسترده و فراگیر صورت می گیرد، نمی توان به آسانی تعیین کرد که کدامیک از این اقدامات در حصول نتایج حاصله مؤثر بوده است. بنابراین چنین روشی امکان تحصیل شناخت تجربی درباره زندگی اجتماعی را منتفی می سازد. به نظر پوپر حتی مهندسی اجتماعی تدریجی نیز همواره موجب کسب شناخت تجربی لازم درباره جامعه نمی شود. «بسیاری از آزمایش های بسیار مطلوب به رغم آنکه اتوپیایی نیستند و خصلتی تدریجی دارند مدتها در حد خواب و خیال بلقی می مانند. در عمل (مهندسی اجتماعی) باید اغلب بر آزمایش هایی که صرفاً به صورت ذهنی آزمون شده اند تکیه کند...»^{۵۹} اما این بدان معنی نیست که روشی بهتر از مهندسی اجتماعی تدریجی قابل تصور است. دوم این که به نظر پوپر برنامه ریزی و مهندسی اجتماعی کلیت گرا یا اتوپیایی ناقض غرض هستند یا به عبارت بهتر نمی توانند از نقض اغراض مندرج در خود جلوگیری کنند. معمولاً کوشش برای بازسازی کلی جامعه با مخالفتهای گسترده ای روبرو می شود زیرا با منافع مستقر گروههای اجتماعی برخورد پیدا می کند و بعلاوه، حصول اجماع درباره اهداف چنین اقدامات اتوپیایی و کلیت گرایی بسیار دیرباب

سیاستمداران معمولاً شواهد موفقیت سیاستهای خود را مورد تأکید قرار می دهند و از تجسس در خطاها و اشتباهات و پیامدهای ناگوار تصمیمات خود پرهیز می کنند، و این خود مهمترین سبب رکود و شکست است. خطا و اشتباه در تصمیمات سیاسی، همانند نظریه های علمی، زمانی آشکار می شود که امکان انتقاد وجود داشته باشد، و این مستلزم وجود «جامعه باز» و کثرت گراست.

شرط اصلی جامعه باز، تساهل سیاسی است؛ اما تساهل نسبت به گروههایی که ضد تساهل دموکراتیک هستند، به بنیاد جامعه باز آسیب می رساند. بنابراین، در صورت لزوم و وجود تهدیدات خطیر، باید دشمنان تساهل و هواداران کاربرد خشونت را سرکوب کرد.

سیاستگذاری ذاتاً متضمن تبعات پیش بینی نشده است و هر چه پیش اندیشی و بحث و انتقاد درباره آن بیشتر باشد، امکان توفیق آن بیشتر خواهد بود. انتقاد، احتمال حذف خطا و اشتباه را بالا می برد. در سیاستگذاری، حسن نیت کفایت نمی کند، بلکه تصمیمات سیاسی باید ذاتاً مورد آزمایش قرار گیرد، نه به این منظور که موارد موفقیت آنها معلوم گردد، بلکه به این قصد که نارسائیهای و معایب آنها روشن شود.

طی این آزمایش ها عمدتاً مورد ابطال و تکذیب واقع شده است. بدین سان برخلاف نظر و پیش بینی های مارکس، کمونیسم در کشورهای پیشرفته صنعتی پدید نیامده است؛ پرولتاریا نقشی در انقلابهای کمونیستی قرن بیستم نداشته است؛ طبقات کارگر در جوامع صنعتی مرفه تر شده اند و آگاهی طبقاتی خود را از دست داده اند؛ جامعه سرمایه داری پیشرفته میان دو قطب بورژوازی و پرولتاریا تقسیم نشده بلکه طبقات متوسط رشد یافته اند. بنابراین نظریه «علمی» مارکس ابطال شده است. «مارکسیسم «علمی» مرد. اما دو چیز در آن باید زنده بماند: یکی احساس مسئولیت اجتماعی و دیگری میل به آزادی».^{۵۵}

از دیدگاه پوپر مارکسیسم تنها يك نمونه از نظریات تاریخی نگر است. به موجب چنین نظریاتی تاریخ جامعه برحسب قوانین اجتناب ناپذیر و جبری مرحله ای را طی می کند و برحسب همان قوانین، آینده آن قابل پیش بینی است. همه نظریاتی که در پی کشف گرایش های اجتناب ناپذیر در فرایندهای تاریخ هستند، تاریخی نگرند. از چنین دیدگاهی تاریخی کلیتی است که اجزاء آن برحسب قوانینی کلی بهم وابسته است. از دیدگاه پوپر ایدئولوژیهای انقلابی هم تاریخی نگر و هم کلیت گرا (Holist) هستند. از آنجایی که تاریخ منطبق با طرح و نقشه ای تصور می شود، غایت یا اتوپیایی هم در آن متصور است. به نظر پوپر نظریات تاریخی نگر مابعدالطبیعی، فلسفی و «علمی» همه از يك قماش اند. برعکس این گونه نظریات، چنانکه دیده ایم پوپر بر آن است که تحول تاریخی، تابع قوانین جبری نیست بلکه نتیجه کوششهای ما برای حل مسائل و مشکلات است. تاریخ فی نفسه واجد مقصود و غایت و تمایلی نیست بلکه اعمال ما چنین چیزی بدان می دهد. البته رشد و تحول تاریخ، تابع رشد و تکامل دانش ماست اما شیوه تکامل دانش ما در آینده قابل پیش بینی

است. در نتیجه مهندسين اجتماعي يا انقلابيون مي بايد مخالفين را سرکوب کنند و يا به سکوت و اطاعت وادارند. از اين رو حکومت خصلتي اقتدارطلبانه مي يابد و مجبور مي شود هرگونه انتقاد و نظر مخالفی را سرکوب کند. در نتيجه، چنين حکومتي تماس خود را با جامعه از دست مي دهد و حتي نمي تواند حدود توفيق خود در برنامه هاي مورد نظر را دريابد. سرانجام انقلابيون به طبقه اشرافي تازه اي تبديل مي شوند و ايدئولوژی انقلابي را براي استتار امتيازات خود به کار مي برند. «ايدئولوژی انقلابي به افيون مردم تبديل مي شود». انقلابيون وقتي به منظور نجات برنامه هاي انقلابي و اتوپيائي خود قدرت را در دست خويش متمرکز مي سازند، به منظور حفظ خود در قدرت دست به اقدامات عاجل يا «برنامه ريزي برنامه ريزي نشده» مي زنند. بدین سان مهندسي اجتماعي اتوپيائي لاجرم اغراض خود را نقض مي کند. ايدئولوژيهاي اتوپيائي و انقلابي نيز که در پي تاسيس جهاني بديع و بي سابقه اند، خيالي هستند زيرا امر نو و بي سابقه بطور کلي ناممکن است؛ هراينده اي ريشه در حال و گذشته دارد. ساختن مدينه فاضله بي سابقه غير ممکن است زيرا تنها کاری که ما واقعا مي توانيم انجام دهيم اين است که روی وضع موجود کار کنیم و تغييراتي در آن به وجود بياوريم. انقلابيون و اتوپياگرايان به تغييرات جزئي رضایت نمی دهند و بجای آن خواستار دگرگوني کل ساختار جامعه هستند. به عبارت ديگر آنها دچار اين تناقض هستند که مي خواهند قبل از آنکه چيزي را در سطح جزئيات تغيير دهند، کل نظام را منقلب کنند. بعلاوه انقلابيون و طرفداران مدينه فاضله، مدعي اشراف و علم کامل نسبت به جامعه هستند که اين خود ممکن و متصور نيست. همچنين اين تصور که تاريخ داراي غايي است تصوري بي پايه است زيرا پس از تحقق آنچه غايات خوانده مي شود باز هم تحولاتي حادث مي شود و غايات ديگري متصور مي گردد. بنا بر اين تاريخ بسته نيست و نمي توان آن را در حدود مرزى متوقف ساخت. هرچه جلوتر برويم افق هاي تازه تري باز مي شود و هيچگاه نمي توان به ساحل آرامش و نهايت افق رسيد. يك تناقض ديگر هم در کار است و آن اينکه انقلابيون و خيالات آنها متأثر از جامعه و وضع موجود هستند و با آنچه جزئي از وضع موجود است نمي توان وضع موجود را به اصطلاح از ميان برداشت. ايجاد جامعه کاملا نو و بي سابقه مستلزم ويران ساختن وضع موجود است اما ويران ساختن وضع مستقر به معني عدم امکان انجام هرگونه عملي است. بنا بر اين جز اقدامات و حرکات هاي گام به گام و تدريجي (که در مجموع دگرگونيهاي اساسي و بنيادي را به همراه مي آورند) راه ديگري متصور نيست. حتي اگر بتوان جامعه را کاملا بر اساس طرح و نقشه اي بازسازي کرد باز بلافاصله از زير دست طراحان و کنترل کنندگان مي لغزد و در اثر تحولات اجتناب ناپذير دگرگون مي شود. بطور کلي از ديده گاه پوپر اصلاحات انقلابي و کلي و راديکال در جوامعي که فاقد نهادهاي لازم براي نقد آزاد سياستهاي حکومت هستند، بسيار دشوار است. شرايط مناسب براي چنين نقدي در سياست و حکومت، همسنگ روند حل مشکل از طريق حذف خطا در علم است. از ديده گاه پوپر شرايط نقد علمي و حذف خطا تنها در حکومتهاي دموکراتيک و ليبرال متصور است. و تحولات انقلابي در اين شرايط اخلاص ايجاد مي کند.

در دفاع از دموکراسي و جامعه باز

چنانکه به روشني ديديم، نظريات سياسي و اجتماعي کارل پوپر منتج از نظريه معرفت شناختي اوست که اساس فلسفه علم وي را تشکيل مي دهد. موضوع اصلي کتاب جامعه باز و دشمنان آن اين است که بايد ريشه نظامهاي اجتماعي و سياسي را در اندیشه ها و نظريه هاي فلسفي جستجو کرد. به نظر او اصول انتقاد عقلاني که در مورد نظريات علمي و متافيزيکي به کار مي روند بايد به همان اندازه در مورد نظريات سياسي و اجتماعي نيز به کار روند. استدلالهاي هر دو کتاب جامعه باز و دشمنان آن و فقر تاريخيگري از درون نظريه معرفتي کتاب منطق اکتشاف علمي استخراج مي شوند.

همچنانکه نقد عقلاني اساس رشد علم است، ويژگي اصلي جامعه باز هم هست.

پوپر در کتاب جامعه باز و دشمنان آن به طور مبسوطي از دموکراسي و يا به سخن بهتر از سوسيال دموکراسي دفاع کرده است. بر اساس فلسفه روش شناختي او مبنی بر «حذف خطا»، بهترين شيوه رسيدن به جامعه بهتر حل تدريجي مسائلي است که جامعه گرفتار آنهاست. همچنانکه در علم، پيشرفت نيازمند نقد مستمر است در سياست و جامعه نيز راه رشد و توسعه، در آزادي انتقاد و عرضه پيشنهادها و راه حل هاي گوناگون و حل مسائل و ايجاد تغييرات به موجب اين گونه انتقادات و پيشنهادهاست. راز پيشرفت دموکراسيهاي غربي را نه در ثروت و منابع طبيعي آن کشورها بلکه در سابقه اندیشه آزادي و انتقاد بايد جست. به عبارت ديگر دموکراسي علت اساسي رشد و توسعه اقتصادي کشورهاي غربي بوده است. دموکراسي امکان آن را فراهم مي کند که سياستهاي دولت همچون فرضياتي تلقی شوند که بايد مدام در معرض حک و اصلاح قرار گيرند. سياستگذاري ذاتا متضمن تبعات پيش بيني نشده است و هرچه پيش انديشي و بحث و انتقاد درباره آن بيشتر باشد امکان توفيق آن بيشتر خواهد بود. انتقاد، احتمال حذف خطا و اشتباه را بالا مي برد. در سياست گذاري، حسن نيت کفايت نمي کند بلکه تصميمات سياسي بايد دائما مورد آزمون قرار گيرند نه به اين منظور که موارد موفقيت آنها معلوم گردد بلکه با اين قصد که نارسائيه ها و معايب آنها روشن شود. برعکس، سياستمداران معمولا شواهد موفقيت سياستهاي خود را مورد تاکيد قرار مي دهند و از تجسس در خطاها و اشتباهات ناشي از تصميمات خود پرهيز مي کنند و اين خود مهمترين سبب رکود و شکست است. خطا و اشتباه در تصميمات سياسي، همانند نظريه هاي علمي وقتي آشکار مي شود که امکان انتقاد وجود داشته باشد و اين خود مستلزم وجود «جامعه باز» و کثرت گراست. جامعه باز جامعه اي است که در آن سياستهاي دولت برحسب انتقادات مستمر تعديل و دگرگون شود. البته دگرگوني در سياستها بطور اساسي مستلزم تغيير هيأت حاکمه است. از اين رو وجود اپوزيسيون سازمان يافته و امکان انتقال مسالمت آميز دولتي از گروهی به گروه ديگر شرط تحقق جامعه باز است. بنا بر اين دموکراسي تنها به معني روشي که به موجب آن حکام بوسيله اکثريت مردم انتخاب مي شوند، دموکراسي واقعي نيست. ممکن است اکثريت مردم، چنانکه در ديکتاتوريه هاي انقلابي پيش مي آيد، حکامي را انتخاب کنند که مخالف جامعه باز و نهادهاي مدني و آزاد و نقد و انتقاد باشند. چنين برداشتي از دموکراسي برداشتي صوري است. جامعه باز ممکن است نه تنها از جانب جباران و اقليت ها بلکه از سوي اکثريت نيز آسيب ببيند. بنا بر اين به حق مي توان در برابر اکثريت ها از جامعه باز و نهادهاي آزاد دموکراتيک دفاع کرد. چه بسا مردم فريبان و مستبديني که به شيوه هاي خاص خود اکثريت توده هاي مردم را همراه خويش ساخته و به نام حمايت مردمی، جامعه باز و نهادهاي دموکراتيک را از بين برده اند. البته شرط اصلي جامعه باز تساهل سياسي است با اين حال تساهل نسبت به گروه هايي که ضد تساهل دموکراتيک هستند به بنياد جامعه باز آسيب مي رساند. بنا بر اين در صورت لزوم و وجود تهديدات خطير، بايد دشمنان تساهل و هواداران کاربرد خشونت را سرکوب کرد.

از نظر سياستهاي اقتصادي پوپر هوادار نوعي سوسيال دموکراسي بوده است. از نظر او آزادي اقتصادي بي حد و حصر مغل آزادي و دموکراسي است. پوپر از دولت رفاهي و ايجاد تاسيساتي براي حمايت از طبقات پائين و مداخله دولت در اقتصاد دفاع مي کند. به نظر او دخالت دولت در اقتصاد بهر حال اجتناب ناپذير است. دولت هر موضعي اتخاذ کند (چه مداخله گرانه و چه غير آن) بهر صورت نوعي دخالت در امور اقتصادي است. در سرمايه داري پيشرفته بهر حال آزادي کامل بازار نامتصور است زيرا اگر دولت هم مداخله نکند، انحصارات، شرايط رقابت کامل را از بين مي برند. خلاصه اينکه دولت بايد براي تأمين آزادي اقتصادي همگان برنامه ريزي و مداخله کند. به عبارت ديگر هدف از مداخله اقتصادي دولت بايد تأمين حداکثر آزادي اقتصادي باشد. مداخله کمتر يا بيشتر از حد لازم براي تأمين

ابطال‌پذیری است... اما تنش‌نمایانی هم در کار است. در علم «باز بودن» به معنی خطر کردن حداکثر است، درحالی که در امور اجتماعی عکس آن تجویز می‌شود.^{۶۲}

دنباله دارد

□ زیرنویس‌ها:

۱. کارل پوپر، جستجوی ناتمام، ترجمه ایرج علی‌آبادی، انتشارات انقلاب اسلامی ۱۳۶۹، ص ۹۵.
۲. همان ص ۹۷.
3. K. Popper, **Conjectures and Refutations**. (London, 1972) p. 46.
۴. جستجوی ناتمام ص ۴۷.
5. B. Magee, **Modern British Philosophy**. (London, 1971) p. 73.
6. **Conjectures and Refutations**. p. 46.
۷. جستجوی ناتمام ص ۶۳.
8. Magee, Op. cit. p. 73.
۹. جستجوی ناتمام ص ۹۶.
۱۰. همان ص ۵۵. ۱۱. همان ص ۵۹. ۱۲. همان ص ۶۳.
13. K. Popper, **Quantum Theory and the Schism in Physics**. (London, 1982), p. 199, 211.
۱۴. ر.ک. بریان مگی، پوپر، ترجمه منوچهر بزرگمهر، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹، فصل ۴.
15. K. Popper, **The Open Universe**. (London, 1982), p. 130.
16. Ibid. p. 127. 17. Ibid. p.xx. 18. Ibid. pp. 1-2.
19. Ibid. p.41. 20. Ibid. pp. 127-8.
21. K. Popper, **Objective Knowledge**. (Oxford, 1979), p. 108.
22. Ibid. Preface.
23. Ibid. p. 242.
۲۴. ر.ک. مگی فصل ۵.
25. K. Popper, **The Logic of Scientific Discovery**. (London, 1968), p. 111.
26. **Conjectures and Refutations**. p. 30.
۲۷. کارل پوپر، جامعه‌پازو دشمنان آن - ترجمه عزت‌الله فولادوند، خوارزمی ۱۳۶۹، ج ۴ ص ۶۷۴. ۲۸. همان ص ۶۷۵. ۲۹. همان ص ۶۷۹.
۳۰. همان ص ۶۸۷. ۳۱. همان ص ۶۸۸-۹. ۳۲. همان ص ۷۱۶. ۳۳. همان ص ۷۲۹. ۳۴. همان ص ۷۳۰.
۳۵. همان ص ۷۳۵-۶. ۳۶. همان ص ۷۵۸. ۳۷. همان ص ۸۵۸.
۳۸. همان ص ۸۵۹. ۳۹. همان ص ۸۹۴. ۴۰. همان ص ۸۶۰.
۴۱. همان ص ۹۱۹. ۴۲. همان ص ۹۲۰. ۴۳. همان ص ۹۲۰.
۴۴. همان ص ۹۴۱. ۴۵. همان ص ۹۵۷. ۴۶. همان ص ۱۰۱۳.
۴۷. همان ص ۸۹۷. ۴۸. همان ص ۱۰۲۴. ۴۹. همان ص ۱۰۳۴.
۵۰. همان ص ۱۰۲۶. ۵۱. همان ص ۱۰۲۶. ۵۲. همان ص ۱۰۲۷.
۵۳. همان ص ۱۰۲۷. ۵۴. همان ص ۱۰۳۹. ۵۵. همان ص ۱۰۴۰.
56. K. Popper, **Poverty of Historicism** (London, 1957) pp. 79-80.
57. Ibid. p. 68.
58. Ibid. p. 155.
59. Ibid. p. 97.
۶۰. ر.ک. به مگی فصل‌های ۶ و ۷.
61. M. Freeman, «Sociology and Utopia: some reflection on the social philosophy of Karl Popper», **British Journal of Sociology**. March, 1975, pp. 31-2.
62. E. Gellner, **The Legitimation of Belief**. (Cambridge, 1974) p. 172.

این هدف مخّل آزادی خواهد بود؛ که غایت اصلی زندگی سیاسی است. در این زمینه پوپر اظهار می‌دهد که: «بدون شك بزرگترین خطر مداخله‌گری - بخصوص مداخله مستقیم - منجر شدن آن به افزایش قدرت دولت و گسترش دیوانسالاری است. چیزی که خطر را افزایش می‌دهد این است که کمتر کسی از هواداران مداخله‌گری عیبی در این موضوع می‌بیند... باید هم برای ایمنی برنامه بریزیم و هم برای آزادی زیرا فقط آزادی ایمنی را تأمین می‌کند.» برای تأمین این منظور، قدرت سیاسی باید پراکنده باشد زیرا هرگونه تمرکز قدرتی خطر خودکامگی را به همراه دارد. از همین رو مسئله اساسی در زندگی سیاسی به ماهیت و تعداد حکام (چنانکه مثلا در فلسفه قدیم مطرح بود) مربوط نمی‌شود بلکه مسئله اصلی شیوه اعمال قدرت است و راه حل آن جلوگیری از اعمال قدرت به شیوه‌ای خودکامه است. مسئله اصلی این است که «چگونه می‌توان نهادهای سیاسی را چنان سازمان داد که حتی حکام بد یا نالایق هم از وارد کردن آسیب به جامعه بازداشته شوند».^{۶۰}

در زمینه سیاست اقتصادی شعار پوپر در مقابل نظر طرفداران اصالت فایده که از حداکثر شادی برای حداکثر افراد دفاع می‌کرده‌اند این است که باید در جهت کاهش فقر و بدبختی کوشید. به عبارت دیگر باید بجای کوشش در جهت ایجاد آرمانشهر، نارسائی‌های موجود اجتماعی را رفع کنیم. وی در کتاب جامعه‌پازو دشمنان آن چنین می‌گوید: «در بین همه آرمانهای سیاسی، آرمان شاد و سعادت‌مند ساختن مردم احتمالا خطرناکترین آرمانهاست. چنین آرمانی به کوشش برای تحمیل ارزشهای «والا تر» ما بر دیگران می‌انجامد تا آنها آنچه را که به نظر ما بیشترین اهمیت را برای سعادتشان دارد دریابند... چنین آرمانی به اتوپیاگرایی و گرایشهای رمانتیکی منجر می‌شود. ما اطمینان داریم که همگان در جامعه کامل و زیبا و خیالی ما خوشبخت خواهند بود و بی‌شک اگر ما یکدیگر را دوست بداریم بهشت بر روی زمین برقرار خواهد شد... اما کوشش برای برقراری بهشت بر روی زمین در عوض دوزخ بها می‌کند، به عدم مدارا می‌انجامد، به جنگ‌های مذهبی سر می‌زند و به تأمین رستگاری از طریق برقراری دستگاه تفتیش عقاید منجر می‌شود.» به نظر پوپر، شیوه ایجاد مدینه فاضله و تأمین سعادت کامل برای مردم معلوم نیست، اما شیوه تقلیل و از میان برداشتن نارسائیه‌ها و مصائب اجتماعی نسبتا معلوم است. دفع بدبختی و مصیبت‌انگیزه عملی و عاطفی نیرومندتری در مصلحین اجتماعی ایجاد می‌کند تا تأمین خوشبختی و سعادت. پس باید به جای سخن گفتن از تأمین حداکثر شادی برای حداکثر مردم (به شیوه بنتهام) از کوشش برای کاهش حداکثر رنج و بدبختی برای حداکثر مردم سخن گفت.

درباره ارتباط منطقی میان فلسفه علم و معرفت‌شناسی پوپر از يك سو و اندیشه سیاسی او از سوی دیگر اختلاف نظرهایی وجود دارد. منتقدان پوپر برآنند که نظریه علمی وی «انتقادی» است (به این معنی که بر ابطال تأکید می‌گذارد) درحالی که نظریه مهندسی تدریجی او اصلاح‌طلبانه است. مثلا یکی از منتقدان به نام مایکل فریمن بر آن است که معرفت‌شناسی پوپر شبهه‌پذیر (fallibilist) ولیکن فلسفه اجتماعی او جزمگراست.

به نظر فریمن «در سطح معرفت‌شناختی، انتقاد پوپر بر اتوپیاگرایی این است که چنین نگرشی قوانین علم را نقض می‌کند. اما به موجب نظر خود او، قوانین علمی همواره غیر قطعی و غیر نهایی هستند. این خود نقد بر اتوپیاگرایی را از دوره تضعیف می‌کند. یکی این که اتوپیاپی خواندن هر نظریه اجتماعی همواره باید غیر قطعی باشد. و دوم این که از آنجا که پوپر خود مکررا اعلام می‌دارد روحیه علمی مستلزم یافتن مستمر شواهد ابطال‌کننده قوانین غیر قطعی است، به نظر می‌رسد که نظریه پوپر در مورد رشد و تکامل دانش و شناخت، دست زدن به آزمایش‌های اتوپیاپی را منع نمی‌کند بلکه حتی تشویق هم می‌کند».^{۶۱}

ارنست گلنریکی دیگر از منتقدان نیز برآن است که «میان فلسفه علم و نظریه اجتماعی پوپر هم توازن و وحدت و هم عدم تقارن و تنش وجود دارد. فلسفه اجتماعی او مؤید فضیلت «باز بودن» است که معادل اجتماعی